



کتاب سیاه | ۲

دو جستار پیرامون آنسویتس

تئودور آدورنو
هانا آرنست



کتاب سیاه | ۲

دو جستار پیرامون آشویتس

تئودور آدورنو - هانا آرنت

ترجمه: سارا اسکندری - رضا اسکندری

سرشناسه: آدورنو، تئودور دیلیو، ۱۹۰۳ - ۱۹۶۹ م. Adorno, Theodor W.

عنوان: دو جستار پیرامون آشویتس / تئودور آدورنو، هانا آرنت : ترجمه سارا اسکندری، رضا اسکندری

مشخصات نشر: تهران: خرد سرخ، ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۱۴-۵-۰

یادداشت: کتاب حاضر از دو کتاب "Auschwitz" و "Can One Live after"

"Auschwitz" نوشته آرنت و آدورنو، ترجمه شده‌اند.

یادداشت: چاپ قبلی: کهرشید، ۱۳۹۳

موضوع: اردوگاه اسیران آشویتس

موضوع: Auschwitz (Concentration camp)

موضوع: قتل عام یهودیان، ۱۹۳۹-۱۹۴۵ م.

موضوع: Holocaust (۱۹۳۹-۱۹۴۵)

موضوع: فلسفه آلمانی

Philosophy, German

موضوع: آرنت، هانا، ۱۹۰۶ - ۱۹۷۵ م.

شناسه آردنت، هانا: Arendt, Hannah

شناسه آفرونده اسکندری، سارا: ۱۳۶۰ - مترجم

شناسه آفرونده اسکندری، سارا: ۱۳۶۰ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۰۵/۵۰۵

رده بندی دیویی: ۱۸۰۹۴۰

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۱۹۶

دبیر مجموعه: رضا اسکندری

مدیر هنری: بهروز گرگین

چاپ اول: تهران: ۱۳۹۶

کلیه حقوق مادی برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۱۴-۵-۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

فهرست مطالب

- ۷ پیشگفتار / نامنه
۷ آموزش پس از آشویتس / تنودور آدورنو
۶۹ محاکمه آشویتس / هانا آرنت

پیش‌گفتار ناشر

آشویتس معماری تاریخ است. کمتر نامی را می‌توان در تاریخ معاصر یافت که به اندازه آشویتس (و همزادان دیگرش در داخائو برکنائو و گوشه و کنار رایش هزارساله) اصولی زنده و فعال در یکایک صحنه‌های سیاسی جهان داشته باشند. نام آشویتس در گوشه‌ای از جهان تبدیل به اسرار و برای سرکوب و غارت می‌شود و در گوشه‌ای دیگر به پیرنگی ثابت در تبلیغات انتخاباتی؛ در نقطه‌ای از

دو جستار پیرامون آشویتس

جهان به بنیان تاریخ مبدل می‌شود و در گوشه‌ای دیگر به زاینده‌ای که می‌باید از تاریخ بیرون رود. با این همه اما تاریخ، اگر آن را به معنای بازخوانی واقعیات روی داده در گذشته‌ای نه چندان دور در نظر آوریم، هنوز نتوانسته پاسخی قطعی به این معما بدهد.

سیاح متفکرانی چون پل رازینیه، هری المر بارنز، دیوید بوگان، آستین اپ، کارلو ماتونیو و بانجی شوبجو که سال‌ها در تمام گوشه‌های اروپا و تنها دروغی تبلیغاتی می‌دانند دروغی که زمینه را برای ورود «تنها» پیروز جنگ، ایالات متحده، به میدان جنگ دوم جهانی باز کرد. دروغی که بار گناهی حل‌ناشدنی را بر دوش مردمان اروپا انداخت و با آمیختن حس گناه با سایه‌ی شوم مرگ ده درهمان نزدیکی (در نزدیک‌جای زمانی و مکانی اروپای آن روز) روی داده، نطفه‌ای سیاه را بست که

سال‌ها بعد، کودکی خونبارش را به دشت سبز
فلسطین تحمیل کرد.

در سوی دیگر، نام‌های بزرگ‌تری چون
ارنست نولته، רוژه گارودی، شلومو ساند، آنتزو
تراورسو و دیگران حضور دارند که هرچند
در وقوع جنایاتی از سوی فاشیسم بی‌بند و
مبارار پای سال‌های جنگ نمی‌شوند، اما با
سایه قتل‌ست‌سیاهی که نام‌های آشویتس و
هولوکاست را بر می‌گرفت می‌جنگند. به باور
اینان، هولوکاست تنها رمزی است برای تاریخی
اغراق‌شده. هرچند که جای پای بی‌گناه بسیاری
در این جنگ قربانی شده، و هرچند شاید پیکان
این نفرت «بیشتر» به سمت گروه‌های خاص گرفته
شده بود، اما این همه برای تاریخ‌نگاران حقیقی
کفایت نمی‌کند. خصوصاً آن زمان که سیاهی‌ای
چنین از اندیشمندان تردیدهایی مستند را به پیکر
«تاریخ رسمی» وارد آورده باشند.

دو جستار پیرامون آشویتس

هرچه هست، تاریخ نیاز به بازنگری
موشکافانه‌ای دارد. وزن تحمل‌ناپذیر تاریخی
نامکشوف، به راستی شگفت‌انگیز است و شگفت‌تر
از آن، پیش آمدن گستاخ هزاران دست قدرت از هر
سایه است که می‌کوشد چشمان تاریخ را تار کند و
چشمان مورخ را دل‌مشغول و همی از تاریخ، بیهوده
نبرد کند. اگر در همان آغازین روزهای زایش «جهان
تازه» پس از جنگ، آیزنهاور «پیروز» از «خطر
انکار کشتار یهودیان» سخن می‌گفت و دستگاه
قضایی جهان «گناکار»، سال‌هاست تیزترین تیغ
حذف را بر هر آن کس که روا می‌دارد که از
«اسطوره» رسمی تبعیت نکند.



اما آنچه آدورنو و آرنست در این مجموعه انجام
می‌دهند، چیزی فراتر از ستیزی نومیدانه با تاریخ

است. تلاش آنان برای تغییر دادن و واگرداندن مفاهیمی است که گرداگرد آشویتس رسوب کرده‌اند. ساختن سلاحی از آن خود. و بهتر از آن، تسخیر سلاحی قدرتمند و بازگرداندن آن به سمت آن‌هایی که بارها از چنین سلاحی بهره گرفته‌اند. رها کردن تاریخ از وهم واقعیات، برای ساختن آینده. به دور آدورنو «نخستین ضرورت هر نوع آموزشی این است که آشویتس تکرار نشود». برای آدورنو، آشویتس نه یک زمان/مکان که ساختاری از روابط متقادکننده‌ای است که بربریت شرورانه‌ای را پروبال می‌دهد. آشویتس برای آدورنو برساننده یک شخصیت است. «شخصیت آشویتس» که کورکورانه با داستان قدرت هم‌داستان می‌شود، بربریت وحشیانه خود را با هر آنچه خشونت که در چتله انسانی‌اش یافت می‌شود بیرون می‌ریزد. و هم‌زمان توده‌های آرایش‌یافته را در این خون‌بازی به یاری می‌گیرد. شخصیت آشویتس

دو جستار پیرامون آشویتس

درد را در خود سرکوب می‌کند و به عقوبت این سرکوبی خودآزارانه، دیگری را نیز به رنج مبتلا می‌سازد. آشویتس آدورنو، کارخانه مرگ هیملر یا هوس نیست؛ آشویتس آدورنو هر آن کجاست که «مردمان آشویتس»، بوگرها و کادوک‌ها و انکارکنندگان شان عنان و شلاق به دست دارند و ایستاده یا سوزانده می‌شود، یا به تبعید می‌رود، یا با بابی تاول‌زده بر مرز نومییدی و شیدایی انتحار می‌کند و این آشویتسی است که آدورنو امحاء آن را ارزو می‌کند.

برای آرنت اما آشویتس آن بدیده‌ای نیست که بتوان آن را فارغ از بافتارش، ریست جهانش و ابتذال همه‌گیرش در نظر آورد. برای آرنت هم آشویتس «نه نامی خاص، که مفهومی است عام». آشویتس باز نمودی است از میان‌مایگی و ابتذال. آرنت از میان پرونده‌ها و محاکمات دادگاه‌های فرانکفورت، از خلال اعترافات «پادوهای» آشویتس

و شهادت‌های بازماندگان آن، نشان می‌دهد این میان‌مایگی و ابتذال چگونه از دستورالعمل‌های ماشین کشتار نازی فراتر می‌رود: «متهمی به نام بوگر وجود دارد که پسر بچه‌ای را در حال خوردن سبب توصیف می‌کند، که چگونه او را از پایش می‌گرد و سرش را با کوبیدن به دیوار متلاشی می‌کند، یک ساعت بعد، با آرامش خیال، سیب او را می‌خورد»؛ در حالی که «هیملر جایی گفته بود که مسئولیت بیزهای صادر کرده است که زندانیان نباید در معرض ضرب و شتم یا تسویه حساب‌های شخصی قرار گیرند». برای آرنت آشویتس آنجاست که میان‌مایگان در ابتذال یک جهان وحشی موج‌سوارند، اذهان توده‌ها را به حالت نیمه‌جان حکومت‌ها می‌آزارد، قاعده‌های حکم می‌رانند، و بسیار دیگران گوش‌ها و چشم‌های خود را به نشانه انکار پوشانده‌اند. «این اتفاقی است که وقتی انسان‌ها می‌کوشند جهان را بازگونه کنند

رخ می‌دهد».

آشویتس، آن گونه که در این دو جستار تصویر شده است، کارخانه مرگی نیست که خاکستر و مواد شیمیایی و تل‌واره کفش‌ها و عینک‌ها تولید کند. آشویتسی چنین به کار موزه گردان‌هایی می‌شود که فاجعه را در لنز دوربین انبوهه‌های گرگ‌شگر رونق می‌کنند، یا سیاست‌مدارانی که آشویتس‌نای خدشان را در پس بازنمایی‌های کودکانه سلب و اثبات بی‌شان پنهان می‌سازند. آشویتسی چنین، بوده می‌روت‌کننده عینک‌های منتسب به کشتگان انبوه «تربیدی» خود را بر چشمان نیمه‌باز جهانی می‌ریزد که باور ندارد کابوس آشویتس امروز در هزار گسسته جهان، از غزه تا شنگال، از کوچه‌های پیونگ‌یانگ تا خیابان‌های منهتن تکرار شده است. و میان‌مایگان هراس‌آور و هراس‌زده این جهان مبتذل هنوز با خیال آسوده سیب‌های کودکان را گاز می‌زنند.

آشویتس، آن گونه که در این دو جستار تصویر شده است، مفهومی قومی یا نژادی نیست؛ مفهومی است که با تصویر سخیف «نژاد برتر» یا «قوم برگزیده» می‌ستیزد و چشمان ژرف‌اندیش را نه به گذشته‌ای بحث‌برانگیز، که به آینده‌ای نامحتوم از بربریت دوخته است. چنین ایده‌های قابل پیش‌بینی است، قابل پیش‌گیری است و قابل دمار. آنچه آشویتس، در معنایی که آدورنو یا آرمیت بدان می‌نگرند، به ما می‌آموزد، هزینه سکوت و شرارت اذلال است؛ نه دستنامه‌ای از راهبردهای هراس یا جزواتی آماری که بتوان دست‌های آلوده را با صفحانش تمیز کرد. این «آشویتس» است آن گونه که باید شناخت.